



شما از جانب من در امانید

فاطمه عطایی

مامان و بابا را که فاکتور بگیریم، سلام اولین کلمه‌ای بود که دخترم یاد گرفت. چنان با آب و تاب سلام می‌داد که با تمام سلول‌های من شنیدی: «شما از جانب من در امانید».

هر چه بزرگ‌تر می‌شد، سلام گفتنش هم، رنگ بوی دل‌نشین‌تری به خود می‌گرفت. قدم‌هایش که محکم‌تر شد، با هم راهی مسجد و بقالی و پارک می‌شدیم. دختر کوچولوی من مشتاقانه برای عابری دست تکان می‌داد و با صدای بلند سلام می‌گفت؛ اما از بین هر ده نفر شاید یکی دو نفر جواب سلامش را می‌دادند و او همین‌طور دور شدنشان را خیره می‌ماند. به نظر می‌رسید آن قدر توی حال خودشان بودند که اصلاً نمی‌شنیدند و بعضی هم برایشان اهمیتی نداشت جواب بدهند یا ندهند. این بی‌توجهی برایم ناراحت‌کننده و البته عجیب بود. چطور می‌شد تا این اندازه نسبت به دور و اطراف بی‌تفاوت بود. همین سؤال باعث شد بیشتر از قبل به تعاملات مردم دقت کنم و به نظرم برسد که جنس روابط روزانه و مرسوم آدم‌ها خیلی تغییر کرده

است. قبل ترها همه بیشتر همدیگر را تحویل می گرفتند. نه این که لزوماً با هم آشنایی داشته باشند؛ بلکه احترام و حوصله بینشان بیشتر بود. حداقلش این که وقتی کسی سوار تاکسی می شد یا توی صف نانوايي می ایستاد، به جای گرفتن قیافه عبوس و درهم کشیده، یک لبخند معمولی به کنار دستي اش می زد. همین تعامل هر چند کوتاه و در حد چشم در چشم شدن و لبخند گوشه لب، انرژی مثبتی را منتقل می کرد. انرژی های مثبت که دست به دست می شدند، حال عمومی جامعه هم بهتر می شد.

چرا عبوس و بی اعتناء هستیم؟

چه شد که روحیه تعامل مثبت بینمان کم شد و تعامل نکردن را ترجیح دادیم؟! چند علت را می توان فراهم کننده زمینه های این اتفاق دانست:

بچه های تنها و محبوس در خانه؛

هر چه در زمان پیش می رویم تعداد افراد بزرگ شده در خانواده های کم جمعیت بیشتر می شود. خانواده هایی که بعضاً تنها به یک فرزند اکتفا کرده اند. قبل ترها که خانواده ها بزرگ تر بودند، بچه ها خیلی چیزها را در طی رابطه با خواهر و برادرهایشان می آموختند و تعامل کردن جزئی از زندگی روزمره شان بود. همدیگر را به چالش می کشیدند، قهر و آشتی داشتند، گاه توی همان خانواده با تیپ های شخصیتی مختلف برخورد می کردند. خلاصه شیوه های متنوع برقراری ارتباط را تجربه می کردند و بلد می شدند. در حالی که شرایط کودکی که به تنهایی بزرگ شده بسیار متفاوت است. این کودکان گاه حتی پدر و مادرشان را هم زیاد نمی بینند و کسی را برای تجربه کردن ندارند. ارتباط روزانه با مکان هایی مثل مسجد هم به حداقل رسیده است؛ تا آنجا بتوانند تعامل اجتماعی را بیاموزند. برای یاد گرفتن یک جمع و تفریق ساده هم مغز انسان نیاز به تکرار و تمرین دارد. پس چطور می شود توقع داشت بدون مهیا بودن شرایط تمرین و تکرار، یک رفتار و منش در وجود انسان نهادینه شود؟

هله هوله های مجازی؛

فضای مجازی که حالا کم با زیاد وارد زندگی هایمان شده است، قطعاً در سبک روابطمان هم تأثیر خواهد گذاشت. همان طور که پت می کنیم، پول انتقال می دهیم، غذا سفارش می دهیم و حین این که هندزفری در گوشمان است و تا محل کار قدم می زنیم، فرصت ارتباط با آدم های حقیقی را از خودمان می گیریم.

شاید به عقیده بعضی ها در فضای مجازی هم در حال تعامل باشیم؛ اما هم کلامی چشم در چشم و رودرو شدن کجا و مکالمه بدون صدا و تصویر کجا؟ بگذریم از این که اصلاً معلوم نمی شود کدام جمله تظاهر است کدام از ته دل. به همان اندازه که این قضیه نامعلوم باشد، انس گرفتن با مخاطب هم سخت تر خواهد بود. وقتی از فضای مجازی خارج می شویم و پا در فضای حقیقی می گذاریم دیگر حوصله ای برای گپ و گفت باقی نمانده است. یک توهّم سیری پیدا می شود که اجازه استفاده از روابط مثبت را می گیرد. مثل وقتی که شکمان را با هله هوله پر می کنیم.

همچون پدر و مادر؛

طبیعی است ولی در عین حال جالب هم هست؛ فرزندان والدینی که زیاد اهل تعامل نیستند هم تعامل کنندگان خوبی نخواهند بود. پدر و مادر به عنوان اولین الگوهای زندگی کودکان، نقش به سزایی در شکل گیری سبک رفتاری آن ها دارند؛ بنابراین عجیب نیست که همین روال را در مدل تعامل آن ها هم ببینیم. اگر والدین با اکراه و بی میلی در تعاملات شرکت کنند، بچه ها متوجه این اجبار می شوند و تمایلی به همانندسازی از خود نشان نمی دهند. چون بچه ها علاقه ای به تظاهر و نقش بازی کردن ندارند.

می توان سهمی هم به اوضاع و احوال جامعه داد. هرچند اصل ماجرا برمی گردد به روحیات و خلق و خوی تربیت شده آدم ها؛ اما گاهی پیچیدگی ها و فشارهای حاکم بر جامعه باعث می شود سطح تعاملات کاهش پیدا کند. وقتی برای تأمین نیازهای زندگی مجبور باشیم ساعت های بیشتری کار کنیم یا فکرمان مشغول هزینه های روزمره باشد، ناخودآگاه تمایلی به هم صحبتی و توجه به دیگران را نخواهیم داشت؛ ولی سخن این است که آیا می شود به این مهارت رسید که در تمام فراز و نشیب های زندگی، حال خوبمان حفظ شود؟

این گونه بهتر می شویم

با وجود زمینه های کم شدن تعامل؛ اما نیاز انسان به زندگی اجتماعی غیرقابل انکار است. وقتی می توانیم با یک سلام و احوال پرسی کوتاه، تشکر کردن از راننده و نانوا یا لبخند زدن به دختر بچه ای که از کنارمان رد می شود، حال آدم های دوروبرمان را بهتر کنیم؛ چرا بی تفاوت باشیم؟ حال آدم هایی که کنارشان زندگی می کنیم خوب باشد، حال خودمان هم بهتر خواهد شد.

شاید به عقیده
بعضی ها در فضای
مجازی هم در حال
تعامل باشیم؛
اما هم کلامی
چشم در چشم و
رودرو شدن کجا
و مکالمه بدون
صدا و تصویر کجا؟